

باورهای مهرپرستی در آخرالزمان زردشتی

محسن نظری فارسانی*

چکیده

تاریخ جهان در اساطیر ایرانی سه مرحله اصلی دارد که عبارتند از بندهشن، گمیزشن، وزارشن. بندهشن مرحله آغاز آفرینش است که هنوز دو اصل خیر و شر جدا از هم هستند، گمیزشن مرحله اختلاط و ستیز این دو اصل است و وزارشن مرحله جدایی این دو اصل از هم با شکست کامل نیروهای شر. از آنجا که این سه بخش سه مرحله اصلی از یک روند و کاملاً به هم مربوط و پیوسته‌اند، رویدادهای اصلی هیچ یک از این سه را نمی‌توان و نباید بدون توجه به دو مرحله دیگر مطالعه و بررسی کرد؛ این امر در خصوص مرحله اول و سوم بیشتر صدق می‌کند. فرشگرد دربردارنده وقایعی است که در مرحله وزارشن روی خواهند داد. در این مقاله فرشگرد را با توجه به رویدادهای مربوط به بندهشن مذکور در برخی متون پهلوی بررسی کرده‌ایم، شواهدی از مهرپرستی رومی را از نظر گذرانده‌ایم، و در پایان به این نتیجه رسیده‌ایم که آخرالزمان زردشتی بر اساس باورهای مهرپرستی ایرانی تعریف شده است. مهرپرستی دین ایرانیان پیش از دین‌آوری زردشت بوده، و بسیاری از آموزه‌ها و باورهای این کیش در اوستا و متون پهلوی و همچنین در مهرپرستی رومی باقی ماند. برای گردآوری اطلاعات در این پژوهش از روش کتابخانه‌ای بهره برده شده است و از شیوه تطبیقی-تحلیلی برای تحلیل اطلاعات.

کلیدواژه‌ها: آخرالزمان، فرشگرد، سوشیانت، جم، مهرپرستی

*دانش‌آموخته مقطع دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. om.db10@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۴/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۹/۱۷



DOI: <https://doi.org/10.22034/aclr.2023.2006786.1071>

مقدمه

برای فهم درست آخرالزمان در باور ایرانیان باستان، تذکر درست آندرس هولتگارد را باید به یاد داشت: «فهم فرجام‌شناسی ایرانی بدون فهم و ملاحظه بافت آن در تاریخ کیهانی ممکن نیست. یک هماهنگی ذاتی بین آغاز و انجام جهان وجود دارد که منحصر به جهان‌بینی ایرانی است» (به نقل از آژیر، ۱۳۹۲: ۱۹). بندهشن آغاز آفرینش است با خیر و شری جدا از هم، گمیزشن مرحله آمیختگی این دو اصل است، و وزارشن جدایی آنها در آخرالزمان با ناکار شدن شر. در صفحات بعد به اسطوره وزارشن می‌نگریم، و وقایع آن را با رویدادهای متناظر در مراحل بندهشن و گمیزشن می‌سنجیم.

در برخی متن‌های پهلوی مطالبی درباره آخرالزمان از دید ایرانیان پیش از اسلام آمده است. این وقایع عمدتاً شامل غلبه مقطعی نیروهای شر، دفع آن توسط عاملی از قوای خیر، جنگ امشاسپندان و ایزدان با سردیوان و دیوان، چگونگی رستاخیز، و تمایز درستکاران از بدکاران است. مطالب استفاده شده از این متن‌ها به‌رغم تفاوت‌هایی چند، در کل با هم سازگارند، و وقایع مشترکی را باز می‌نمایانند که می‌توان در تلخیص‌های پورداود (۱۹۲۷: ۳۵-۴۷)، ژاله آموزگار (۱۳۸۴: ۸۳-۸۸)، و شائول شاکد (Shaked, 1998) خواند. با این حال، شواهدی موجود است که ابعاد جدیدی به قضیه می‌دهد و عوامل دیگری را نیز به آن وارد می‌کند، حتی برداشت سنتی از آن مطالب را به چالش می‌کشد. این عوامل و وظایف مهمی در فرسگرد دارند، ولی توجه کافی به آنها نشده است. خاستگاه مهری باورهای مربوط به آخرالزمان زردشتی چنان که باید بررسی نشده است.

منظور از کیش مهرپرستی ایرانی صورت کهن و پیش‌زردشتی آن است؛ کیشی که با محوریت جم شکل گرفت (نظری فارسانی، ۱۳۹۹: ۱۶۸-۱۶۹) و بالید. شواهدی از باورهای آن در یشت‌ها و برخی متون پهلوی و همچنین در شاهنامه^۱ موجود است. این کیش کهن در دل دین جدید به حیات خود ادامه داد، و آموزه‌ها و آیین‌هایی از آن با رنگ و بوی زردشتی در متون و مراسم دینی باقی ماند. شاخه دیگر این کیش همان مهرپرستی رومی است. دیوید اولانسی (۱۳۹۶، ۳۷-۴۴) مهرپرستی رومی را عاری از ویژگی‌های ایرانی دانسته، اما در ادامه می‌بینیم که این ویژگی‌ها پرشمارند.

۱. در خصوص ارتباط رستم با ایزد مهر ← نظری فارسانی، ۱۳۹۸.

پیشینه پژوهش

ماریان موله دفتر نخست اثر بزرگ خود^۱ را به موضوع فرشگرد اختصاص داده است. راشد محصل در کتاب *نجات‌بخشی در ادیان* مطالب مفیدی درباره آخرالزمان و منجی در دین زردشتی گردآوری کرده، و توضیحات سودمندی نیز بر آنها افزوده است (۱۳۸۱: ۳-۱۰۹). وی پیش از آن در مقاله «پایان جهان بر پایه چند متن زردشتی» مطالبی در این خصوص ذکر کرده بود (راشد محصل، ۱۳۶۴: ۲۴۹-۲۵۷). اسدالله آذیر نیز در بخش نخست کتاب *منجی‌باوری در کیش زرتشتی و ادیان/براهیمی* به فرشگرد پرداخته است (۱۳۹۲: ۱۹-۹۱). اسفندیار طاهری مقاله‌ای با عنوان «اشارات معادشناختی در گاهان» دارد، و در بخشی از آن درباره اشاراتی که در گاهان درباره رستاخیز و پایان جهان است مباحثی را مطرح کرده است (طاهری، ۱۳۸۹: ۱۲۶-۱۳۰). حسن رضائی باغبیدی در مقاله «سوشیانت در اوستا» عبارتهای گاهانی و غیرگاهانی مربوط به سوشیانت‌ها را ذکر کرده، نظر دانشمندان در خصوص هر موضوع را آورده، و نکات سودمندی را استخراج کرده است (رضائی باغبیدی، ۱۳۷۷: ۱۰۳-۱۱۳). آلموت هینتسه نیز در مقاله «Rise The of the Saviour in the Avesta» به موضوع سوشیانت در اوستا پرداخته است (Hintze, 1995: 77-97). در کتاب‌های پرشماری که درباره تاریخ و اساطیر دین زردشتی منتشر شده است مطالبی در این باب آمده است، ولی عمدتاً مطالبی عمومی‌اند.

اوشیدر و اوشیدرماه، گرشاسپ و فریدون

درباره چگونگی زایش سه منجی چند نکته شایان توجه است. یکی این که منجی بودن اوشیدر و اوشیدرماه باوری غیرگاهانی است. در *اوستای* موجود فروهر این دو در پایان بند ۱۲۸ فروردین‌یشت ستوده شده است، بی‌آنکه نقش آخرالزمانی برای آنها در نظر گرفته شده باشد. ظاهراً این که واژه *saošiiant-* چند بار در *اوستا* به صورت جمع به کار رفته (Hintze, 1995: 79-82)^۲، و این که در این بند از فروردین‌یشت این دو درست پیش از *آستوت‌ارت* نام برده شده‌اند، و این که در بندهای ۱۴۱

1. *Culte, mythe et cosmologie dans l'Iran ancien. Le problème zoroastrien et la tradition mazdéenne*, 1963.

۲. رضائی باغبیدی با ذکر شش بند گاهان که در آنها واژه مورد نظر سه بار به صورت مفرد و سه بار به صورت جمع به کار رفته، نتیجه گرفته است (رضائی باغبیدی، ۱۳۷۷: ۱۰۷):

«منظور از سوشیانت‌ها در گاهان بزرگانی است که به پیروی از زردشت به آموزه‌های مزدا گوش جان می‌سپارند، و با پیمودن راه راستی رهبری مردم را به دست می‌گیرند، و با دیوان و دیوسیرتان می‌ستیزند، و در پایان به پاداش عمل خویش می‌رسند، و صلح و آشتی را در جامعه حکمفرما می‌کنند».

او در ادامه دو نکته را خاطر نشان می‌کند؛ یکی این که «در *اوستای* متأخر هر گاه سوشیانت در شمار جمع به کار رفته باشد، تفاوتی با سوشیانت گاهان ندارد» و دیگر این که «هر گاه در *اوستای* متأخر واژه سوشیانت در شمار مفرد به کار رفته باشد، تنها به یک سوشیانت خاص — که منجی آخرالزمان است — بازمی‌گردد» (رضائی باغبیدی، ۱۳۷۷: ۱۰۷-۱۰۸).

و ۱۴۲ این یشت نام دو دوشیزه‌ای که بعدها نام مادران اوشیدر و اوشیدرماه در نظر گرفته شدند در کنار نام مادر سوشیانت آمده است، از دلایل منجی به شمار آمدن اوشیدر و اوشیدرماه هستند. باید توجه داشت که در بند ۶۲ فروردین‌یشت از یک نطفه زردشت سخن رفته است، نه سه نطفه. در بندهای ۸۸-۹۶ زامیادیش، که درباره شخصیت‌ها و وقایع آخرالزمانی است، نیز از دو برادر سوشیانت اثری نیست. از کتاب هشتم دینکرد (۱۳۹۷: ۶۴) درمی‌یابیم که ظاهراً سپندنسک تنها نسک و متن اوستایی بوده که در آن از اوشیدر و اوشیدرماه و نقش آنان در فرشگرد سخن رفته بوده است. این امر نشان می‌دهد که دادن نقش آخرالزمانی به این دو شخصیت مربوط به زمانی است پس از سرایش آن دو یشت بزرگ و پیش از تدوین کامل اوستا.

نکته دیگر این که همان‌طور که جای دیگر گفته‌ایم، نخستین انسان در اساطیر ایرانی در اصل جم بوده است نه کیومرث، و جم برای گستردن زمین سه بار دو ابزارش را در زمین وارد کرد، هر بار بخشی از فرّه او جدا شد و به ایزد مهر و فریدون و گرشاسب رسید، و در هنگام آخرین بار انجام این عمل آیینی در ریپئوین، سومین نطفه از او صادر شد و مرگ از طریق آژوی او به وجودش درآمد (نظری فارسانی، ۱۳۹۹: ۱۵۶-۱۶۰). این «سه» نطفه نیز از دیگر دلایل در نظر گرفتن «سه» نطفه برای زردشت در دریاچه کیانسه است، و قائل شدن به ظهور اوشیدر و اوشیدرماه. در رساله بندهش (۱۳۸۰: ۱۵۲) نکته جالبی در این رابطه ذکر شده است:

«چنین گوید که زردشت سه بار به نزدیکی هووی زن همی شد. هر بار آن تخم به زمین شد، نریوسنگ ایزد روشنی و زور آن تخم را پذیرفت و به نگاهداری به اناهید ایزد سپرد. به هنگام خود به مادر آمیزند. نه‌هزار و نهصد و نود و نه بیور فروهر پرهیزکاران به پاسبانی گمارده شده‌اند».

نکته این است که متن می‌گوید که هر بار آن تخم در «زمین» رفت، نه در بطن هووی، نه در دریاچه کیانسه. درباره نطفه کیومرث گفته شده است که یک‌سوم از تک‌نطفه او را سپندارمذ پذیرفت و از آن مشی و مشیانه به وجود آمدند، دو سوم دیگر آن را که در خورشید پالوده شده بود ایزد نریوسنگ پذیرفت (بندهش، ۱۳۸۰: ۸۱). ایزد نریوسنگ آن دو بهر را پذیرفت و نگاه داشت که چه؟ پاسخ داده شده این است که این دو نطفه برای درخشندگی انسان‌ها در آخرالزمان به کار می‌آیند؛ درخشندگی یکی از این دو به کیومرث داده خواهد شد، و درخشندگی دیگر میان مردم پخش خواهد شد، بسته به شایستگی‌شان (وزیدگیهای زادسیرم، ۱۳۸۵: ۱۵۹). چنین به نظر می‌رسد که این تک‌نطفه سه‌بهری کیومرث و سه نطفه زردشت — که هر دو در آخرالزمان به کار می‌آیند — در اصل روایت‌های برگرفته از سه نطفه جم در هنگام انجام عمل گسترش زمین است.^۱

۱. در این خصوص ← نظری فارسانی، ۱۳۹۹.

کیومرث با آن ظاهر عجیب خود تجسم نطفه‌ای است که جم در هنگام مرگ وارد زمین کرد. با گذشت زمان، کیومرث سنت مزدایی چند ویژگی از ویژگی‌های جم کیش مهر را به خود گرفت، از جمله نخستین انسان بودن و صدور نطفه در هنگام مرگ را. روحانیون زردشتی از روی الگوی سه نطفه جم، تک‌نطفه کیومرث را سه‌به‌ری شمردند: از یک بهر آن مردم پدید آمدند، از دو بهر دیگر که در آخرالزمان به انسان‌ها درخشندگی خواهد داد، یک بهر میان همین مردم پا گرفته از او پخش می‌شود، و بهر دیگر به خود او می‌رسد. پس درخشندگی جم درخشان از خود اوست.

آنچه برای اعمال اوشیدر و اوشیدرماه و اتفاقات زمانه‌شان در نظر گرفته شد نیز متأثر از مهرپرستی ایرانی است. در هزاره اوشیدر دروج گرگ از بین می‌رود و در هزاره اوشیدرماه دروج مار. گرشاسب و فریدون دو از سه شخصیت مرتبط با فره جم هستند. در فصل ۳۲ رساله گزیده‌های زادسپرم (۱۳۸۵): ۹۰ و ۲۳۹؛ *Anthologie de Zādspram*, 1993: 112-115 (و نیز بندهای ۱۳۱ و ۱۳۶ فروردین‌یشت) آمده است که فریدون به دلیل بستن ضحاک فراخوانده می‌شود برای مقابله با مارکرداران، و گرشاسب به دلیل کشتن راهزنان و دزدان فراخوانده می‌شود برای مقابله با دزدکرداران. چنان که پیداست، اوشیدر جایگزین گرشاسب — که کشتن گرگ و راهزنان گول‌بیکر از پهلوانی‌های اوست — شده است، و اوشیدرماه جایگزین فریدون.^۱ در حقیقت، در لایه کهن‌تر اسطوره، گرشاسب و فریدون در آخرالزمان برانگیخته می‌شده‌اند برای نابود کردن موجودات اهریمنی،^۲ ولی با تحولی که در اسطوره داده شد، اوشیدر و اوشیدرماه این کار را انجام می‌دهند،^۳ آن هم نه با پهلوانی خود، بلکه با کمک مزدیستان یا با انجام مراسم آیینی. این دو برادر عملاً در برابر دیو ملکوس و ضحاک از بند رسته نیز کوششی ندارند. در نگاره‌ای مهم در مهرکده‌های رومی، سه انسان را می‌بینیم که از گیاه مقدسی، شاید هوم، سر بر آورده‌اند (مرکلباخ، ۱۳۹۴: ۴۱۶؛ ورمازرن، ۱۳۸۳: ۹۰). در این که یکی از آنها مهر^۴ است تردید نیست، و با توجه به این که فریدون و گرشاسب هم آیف‌ت هوم‌افشری پدران‌شان هستند، محتمل است که آن

۱. جای دیگر، در هنگام سخن از این جایگزینی، با توجه به سه دریافت‌کننده فره جم، و با توجه به قربانی‌کننده گاو هذیوش، گفته شد که سوشیانت جایگزین ایزد مهر فراخ‌چراگاه شده است (نظری فارسانی، ۱۳۹۹: ۱۷۱). در ادامه از دیدگاهی دیگر به این قضیه نگریسته می‌شود.

۲. ناتوانی روان فریدون در رویارویی با ضحاک از بند رسته و کشته شدن این دیو به دست گرشاسب از بقایای روایتی است که در آن این دو شخصیت از فرسگردکرداران مهم به شمار می‌آمده‌اند.

نکته دیگر این که در بند ۱۳۰ فروردین‌یشت فروهر جم با ذکر برخی ویژگی‌هایش ستوده شده است، و در بند بعدی فروهر فریدون با ذکر برخی ویژگی‌هایش، ولی در بند بعد که انتظار می‌رفت سخن از فروهر گرشاسب باشد، فهرستی خشک و بدون توضیح از شخصیت‌های عمدتاً کیانی را می‌بینیم، بعد فروهر کیخسرو ستایش شده است، پس از آن فروهر گرشاسب. ستایش کیخسرو در سه بند، آن هم پس از ستایش فروهر فریدون و پیش از ستایش فروهر گرشاسب از نشانه‌های ورود کیخسرو به جریان فرسگرد در زمان متأخر است. در ادامه به این موضوع بیشتر می‌پردازیم.

۳. مرحوم سرکارانی (۱۳۷۶: ۱۴) به نقش آخرالزمانی گرشاسب در باور ایرانیان پیش از زردشت اشاره کرده است.

۴. نمود انسانی او «جم» است.

دو در اصل این دو باشند. آنچه درباره‌ی جایگزینی اوشیدر و اوشیدرماه به جای این دو پهلوان گفته می‌شود، این نظر را تأیید می‌کند.

سوشیانت، جم، مهر

به‌رغم تصریح فروردین‌یشت و متن‌های پهلوی به این که سوشیانت از نطفه‌ی زردشت است، نشانه‌هایی موجود است که می‌توان به اصالت این روایت هم شک کرد. یکی این که در متن‌های پهلوی گفته شده است که سوشیانت همچون خورشید درخشان است، و نیز این که ابتدا کیومرث زنده خواهد شد و او به‌تنهایی درخشندگی‌ای به اندازه‌ی مجموع درخشندگی همه‌ی انسان‌ها خواهد داشت. این ویژگی درخشان بودن کیومرث هم از جمله ویژگی‌هایی است که از جم به او منتقل شده است. درخشان بودن جم و ارتباط او با خورشید نیاز به تفصیل ندارد. ابتدا نخستین انسان، یعنی نخستین کسی که مرده است، زنده خواهد شد. در بندهای ۲۰-۲۱ از فصل ۳۵ رساله‌ی گزیده‌های زادسپرم آمده است (Vichūtakīhā-i Zātsparam, 1964: 155):

«یشت کرده (= پس از انجام یشت) به همانندی جم، وقتی که در سوراگمند زرین آن گاودم را بگردانید، برخواند سوشیانس پیروزگر: «برایستید! دارنده‌ی همان [تن‌هایی هستید که آنها را داشتید] در هنگامی که [در گذشته] بر زمین آید گردار (= در کار آورنده) دو زهار^۱ و فرشگردردار (= بازسازی‌کننده جهان): سوشیانس».

زادسپرم در جمله‌ی پایانی، صراحتاً جم را سوشیانت دانسته است. همچنین است در بند ۴۸ از فصل ۳۴ همین رساله (Id: 147): «چون آن فرستاده‌ی به‌تعالی‌رساننده — که سوشیانس رهبر و دارنده‌ی دو زهار است — به زمین ظاهر شود، به همین شکل با مینویان همپرسگی کند». بر این اساس، هم نخستین انسان و هم آخرین انسان جم است و دلیل این که گفته شده است که سوشیانت همچون خورشید درخشان است این است. وقتی سوشیانت، که همان جم است، دیو اشموگی را می‌زند و این دیو سرانجام در سوراخی فرو می‌رود،^۲ جم رود آخرالزمانی^۳ گداخته از فلز را ایجاد می‌کند و آن سوراخ را می‌بندد (نظری فارسانی، ۱۳۹۹: ۱۶۵-۱۶۶). او استخوان و خون و موی و روشنی و جان

۱. منظور از «دارنده» دو زهار» جم است. نیز ← نظری فارسانی، ۱۳۹۹: ۱۶۴-۱۶۶.

۲. گرچه آن دو پهلوان یا این دو برادر دروج گرگ و مار را نابود می‌کنند، ولی موفق به از میان بردن جهی نمی‌شوند. این ماده‌دیو در پیکر دروج دوپا، یا همان مردمان اهل‌موغ، وارد می‌شود، و سوشیانت دیو اشموگی را می‌زند، و بدین ترتیب جهی نیز ناکار می‌شود. طبق بند ۱۴۲ فروردین‌یشت سوشیانت «بر همه‌ی کینه‌های دیوان و مردمان چیره خواهد شد، از بهر ایستادگی در برابر دشمنی پدیدآمده از جهی». در بند ۳۰ فصل ۳۴ گزیده‌های زادسپرم جهی سخت‌ترین دشمن مرد اهلو خوانده شده است. می‌دانیم که «مرد اهلو» لقب کیومرث است. تنها راه منطقی و قابل‌دفاع برای هماهنگ کردن این دو بند این است که هم سوشیانت و هم کیومرث را جم بدانیم.

۳. در گاهان (بند ۷ یسن ۳۲، و بند ۹ یسن ۵۱) به این ور گرم آخرالزمانی اشاره شده است (The Gāthās of Zarathushtra ..., Humbach and Faiss, 2010: 70-72). نیز ← (1991: 133, 188).

کیومرث و مشی و مشیانه را از زمین و آب و گیاه و روشنی و باد می‌گیرد،^۱ و مردگان تحت کنترلش هستند،^۲ و «بندی بزرگ در دست دارد، چون هر شخص مقدّری درگذشت، او بندی از او آویخته است؛ همچون دام‌بندی که پرنده و ماهی را با آن می‌گیرد، زیر زمین، در دوزخ، [آن دام را] گسترده دارد»^۳، و انبارداران هرمزد داشته‌ها را به او تحویل می‌دهند،^۴ و مردگان را از دوزخ درمی‌آورد،^۵ و درستکاران را از دروندان متمایز می‌کند،^۶ و در یک کلام «فرجام‌کاری (= فرشگردکرداری) در [حیطه] خویشکاری اوست»^۷.

طبق بندهای ۸۹-۹۶ زامیادیشْت، فرّه به سوشیانت خواهد پیوست، و به یارانش. او جهان را چنان می‌کند که در فرمانروایی جم بود، ولی این بار کامل و جاودانه. سوشیانت همه آفرینش مادی را می‌نگرد، و با نیروی نگاه آن را تباهی‌ناپذیر خواهد کرد.^۸ چون تصریح شده است که دیو خشم از برابر سوشیانت و «یارانش» خواهد گریخت، منظور از یاران سوشیانت از منظر مهرپرستی ایزدان همراه ایزد مهر هستند. نیبرگ (۱۳۸۳: ۶۸) ایزد سروش را مهم‌ترین خدا در پیرامون میثره دانسته، و احتمال داده است که «سروش» از دید تاریخی همان خدایی است که به انجمن دینی میثره شخصیت می‌بخشد (همان: ۷۰). پس حضور سروش در آخرالزمان در پیوند با جم تبیین می‌شود.

اکنون که سخن از یاران ایزد مهر پیش آمد، بی‌مناسبت نیست که مطالبی درباره دو سه ایزد مهریار گفته شود. در بند ۷۰ مهریشت آمده است که ایزد بهرام به شکل گراز در پیشاپیش ایزد مهر حرکت می‌کند. ایزد بهرام با همین نمود در نگاره شکار در مهرکده‌ها تصویر شده است (ورمازن، ۱۳۸۳: ۱۱۰؛ مرکلباخ، ۱۳۹۴: ۳۲۲). به نمود ایزد باد در نگاره‌ها توجه نشده است. در بندهای ۲۰

و ۲۱ و ۲۴ مهریشت (*The Avestan hymn to Mithra*, 1967: 82-85) می‌خوانیم:

«... به عقب برمی‌گردد نیزه‌ای که آن را دشمن میثره می‌افکند، به سبب مانتره‌های بدی که دشمن میثره به کار می‌برد. حتی اگر او (= دشمن میثره) [نیزه را با] پرتابی خوب بیندازد، حتی اگر به تنی رسد، او را زخم نمی‌زنند، به سبب مانتره‌های بدی که دشمن میثره به کار می‌برد؛ باد نیزه‌ای را که دشمن میثره بیندازد دور می‌کند، به سبب مانتره‌های بدی که دشمن میثره به کار می‌برد.»

۱. بندهای ۷-۱۸ فصل ۳۴ گزیده‌های زادسپرم.

۲. بندهای ۲۱-۲۲ فصل ۳۵ گزیده‌های زادسپرم.

۳. بند ۲۲ فصل ۳۵ گزیده‌های زادسپرم.

۴. بندهای ۷-۱۸ فصل ۳۴ گزیده‌های زادسپرم.

۵. بند ۱۴ فصل ۳۵ گزیده‌های زادسپرم.

۶. بند ۳۳ فصل ۳۵ گزیده‌های زادسپرم.

۷. بند ۱۷ فصل ۳۴ گزیده‌های زادسپرم.

۸. در ادبیات پهلوی آمده که این مهم با انجام یزش و قربانی و فراهم‌سازی اکسیر بی‌مرگی عملی می‌شود.

کسی نه با انداختن نیزه(ها)ی خوب تیزشده، نه با انداختن تیر(های) دورپرواز نمی‌زند کسی را که مهر نیرومند دارنده اندیشه پیش‌آگاه به یاری‌اش آید...».

ایزد ویو، که حکم زره ایزد مهر را دارد، در نگاره‌های مهرکده‌های رومی به دو شکل نمایانده شده است؛ یکی به شکل شل برافراشته‌ای که به صورت سپر درآمده،^۱ و این نماد از ایزد ویو در نگاره‌های رومی با آنچه دربارهٔ محافظت کردن ایزد ویو از ایزد میتره در مهریشت آمده است قرابت مفهومی دارد، و دیگری به شکل مار.

در نگاره‌های مهری، بر گرداگرد موجود عجیب شیرسری که بر کره زمین ایستاده، ماری پیچیده، سر مار بر سر شیر قرار گرفته، و راستای نگاهش به همان سمتی است که سر شیر. دربارهٔ آن موجود شیرسری باید گفت که برخی آن را اهریمن دانسته بودند، ولی اکنون بیشتر بر آن‌اند که زروان، یا معادل یونانی آن، کروئوس است (ورمازن، ۱۳۸۳: ۱۴۱-۱۴۸؛ مرکلباخ، ۱۳۹۴: ۱۵۲). دیوید اولانسی با توجه به ستاره‌شناسی و صور فلکی آن را «گورگون» دانسته است (اولانسی، ۱۳۹۶: ۲۴، ۶۵-۶۹). چند سرنخ ما را به هویت اصلی این موجود راهنمایی می‌کند. اول این که در برخی نگاره‌های مهری، این موجود را با سری غیر از شیر می‌بینیم؛ ایزد مهر بر زمین ایستاده و ماری بر گرد او پیچیده است (ورمازن، ۱۳۸۳: ۱۸۷؛ مرکلباخ، ۱۳۹۴: ۳۶۹، ۳۷۱). این نقش دست‌کم این نکته را ثابت می‌کند که این موجود شیرسری نه تنها اهریمن نیست، بلکه موجودی مقدس است. این موجود مقدس کیست؟ برای پاسخ به این پرسش، باید ایزدان همکار خدای مهر را بهتر بشناسیم.

بندهای ۱۲۶ و ۱۲۷ مهریشت مطلب جالبی در این رابطه دارند. در بند ۱۲۶، ایزدبانوی چیستا با *daenayā māzdayasnōiš upamanəm* «شبییه به دین مزدیسنی» توصیف شده است، و در بند بعدش *dāmōiš upamana* آمده، و گرشویچ آن را «شبییه به آفریدهٔ اهورا» معنی کرده است (The Avestan hymn to Mithra, 1967: 136-137). نیبرگ (۱۳۸۳: ۸۵-۸۶) به رابطهٔ این کلمات در این دو بند توجه کرده، و در مورد *dāmōiš upamana* گفته (همان: ۷۹):

«... گمان نمی‌رود که معنای دیگری جز «همانند دامی» یا «ماندگار نزد دامی» داشته باشد. دامی در *اوستا* هم به معنای آفریدگار است، هم به معنای آفرینش و اینجا تنها به معنای آفریدگار می‌تواند باشد. معنای این نام به هر حال کاملاً روشن است: مربوط است به خداوندی که با آفریدگار در پیوستگی بسیار نزدیک قرار دارد، به اصطلاح شریک بی‌واسطهٔ او، یا دو همکار...»

۱. این تن‌پوش در گذر از اسطوره به حماسه به رزم‌جامهٔ پرآوازهٔ رستم موسوم به «ببر بیان» تبدیل شده است. در این خصوص ← نظری فارسانی، ۱۳۹۸: ۲۰۴-۲۰۷.

خوب می‌شود فهمید که زردشتیان از واژه دامی نخست به اهوره‌مزدا می‌اندیشیدند، چنان که در انجمن دینی میثره به میثره ...».

این مطلب درست و راهگشاست. نیبرگ به این نتیجه رسید (همان: ۷۹):

«در بند ۱۲۷ می‌آید که دامویش اوپمنه سواره می‌راند تا به همنشینی میثره برسد؛ در آنجا او به صورت یک گراز است، و با همان لقب‌هایی توصیف می‌شود که آن صورت را برای ورثرغنه که به صورت گراز پدیدار شده بود، در بند ۷۰ و در جاهای دیگر دیدیم. ... پس هیچ‌گونه جای تردید نیست که ورثرغنه و دامویش اوپمنه هر دو یکی هستند».

در نگاه نخست نظر نیبرگ درست است، ولی همان‌گونه که گرشویچ خاطر نشان کرده (The Avestan hymn to Mithra, 1967: 168)، چون در همین یشت آمده است که ایزد بهرام در پیشاپیش مهر در حرکت است، سخت می‌توان پذیرفت که همین ایزد همزمان در پس مهر هم در حرکت باشد. گرشویچ نظر بارتلمه را در مورد وجود دو -dāmi با معانی «آفریدگار» و «آفرینش» چنین تفسیر می‌کند (Id: 169):

«واژه اصلی -dāme² «آفریدگار» است، که صفت -dāmi «نشئت‌گرفته از آفریدگار»، در اینجا «آفریده آفریدگار»، با یک -vrddhi ناپیدا از آن گرفته شده است؛ صورت خنثای آن معنی «آفرینش» دارد، و این همان -dāmi¹ بارتلمه است ... چون تنها -dāmi «آفریدگار»/وستا اهوره‌مزداست، باید نتیجه گرفت که صفت -dāmi همیشه به آفرینش اهوره‌مزدا اشاره دارد. ... پس صفت -dāmi که تنها برای آرمیتی به کار می‌رود، و مترادف -ahuraḍāta است، لقبی است مختص -zam «زمین» (= آرمیتی) و ورثرغنه. پس اگر -dāmōiš upamana را مترادف با -ahuraḍātahe upamana* بگیریم، و به یاد داشته باشیم که این دو، اوپمنه و ورثرغنه، خود را به شکل گراز درمی‌آورند، می‌توان نتیجه گرفت که احتمالاً -dāmi ورثرغنه است و -dāmōiš upamana خودِ دیگرِ ورثرغنه».

پذیرفتن نظر گرشویچ سخت است. چرا باید -dāmi را ایزد بهرام بدانیم؟ با وجود چندین ایزدی که به تصریح مهریشت مهر را همراهی می‌کنند، چرا «خودِ دیگرِ ورثرغنه» پشت سر مهر در حرکت است؟ افزون بر این، درست است که اهوره‌مزدا تنها -dāmi «آفریدگار» در دین زردشتی است، ولی از نظر مهرپرستان میثره آفریدگار بود (مرکلباخ، ۱۳۹۴: ۲۳۲). مهریشت در اصل سرودی متعلق به پیروان این کیش است با لعاب و افزوده‌هایی زردشتی، و منظور از -dāmi در -dāmōiš upamana میثره است. سرودهایی که در ستایش میترا و ورونه در ادبیات ودایی باقی مانده تردیدی باقی نمی‌گذارد که در نزد مهرپرستان ورونه، -upamana (= شبیه، خودِ دیگر) میثره

به شمار می‌آمده است. آرتور آنتونی مک‌دانل مطالب مفیدی در رابطه با ورونه گرد آورده که supamana میثره بودن ورونه از آن پیداست. گزیده‌هایی از آن چنین است (MacDonell, 1897: 23-27):

«چهره‌اش به چهره اگنی (= خدای آتش) می‌ماند. خورشید چشم میترا و ورونه است و همچنین چشم آریمن.^۱ ورونه دوردستها را می‌بیند، او دارنده هزار چشم است. میترا و ورونه در امتداد پرتوهای خورشید که چونان بازوان آنهاست پیش می‌رانند. ورونه و میترا دارنده دست‌های زیبا هستند. میترا و ورونه با پاهایشان به بالا می‌شتابند و ورونه با پای درخشانش فریب‌ها را لگدمال می‌کند. بر علف بستر قربانی می‌نشیند، و همچون میترا سومه می‌نوشد. گردونه‌ای دارد به درخشش خورشید. میترا و ورونه با گردونه‌شان به بالاترین آسمان فراز می‌روند. اقامتگاه زرین و هزار در میترا و ورونه در آسمان است. ورونه از اقامتگاهش همه اعمال را زیر نظر دارد. خورشید همه چیزبین از اقامتگاه او طلوع می‌کند و برای گزارش اعمال انسان‌ها به سکونتگاه‌های میترا و ورونه می‌رود، فرمانروای جهان است، در وسط آسمان نشسته است. میترا و ورونه جاسوسان نافرینتی‌شان را جداگانه به خانه‌ها می‌فرستند. شاه خدایان و انسان‌ها و همه موجودات و کل جهان است. ورونه فرمانروای بزرگ قوانین طبیعت است. آسمان و زمین با قانون ورونه از هم جدا شده‌اند. ورونه و میترا بر کل جهان حاکم و نگهبان‌اند. ورونه آتش را در آب‌ها نهاد، و خورشید را در آسمان، و سومه را بر صخره. او راه خورشید را ساخت. ورونه و میترا و آریمن^۲ راه‌ها را برای خورشید باز می‌کنند. آنجا که اسب‌های خورشید ناپدید می‌شوند (یعنی در شب)، نظم میترا و ورونه برقرار می‌شود. ماه تابان به فرمان ورونه شب‌هنگام حرکت می‌کند، ستارگان قرارداده شده در بالا پدیدار می‌شوند و در روز ناپدید. ورونه فصل‌ها را به نظم درمی‌آورد. میترا و ورونه و آریمن پاییز و ماه و روز و شب را تنظیم می‌کنند. ورونه رودها را روان می‌کند. ورونه و میترا فرمانروایان رودخانه‌هایند. ورونه با دریاها نیز ارتباط دارد. از ورونه و میترا بیش از دیگر خدایان درخواست باران شده است. این دو باران و شادابی را از آسمان نازل می‌کنند. میترا و ورونه رهبران آب‌هایند، و فرمانروایان ارته (= نظم) و نور. ورونه همه چیز را در همه جا می‌داند، او شاهد همه چیز است. پلک زدن‌های آدمیان را می‌شمرد، اعمال و افکار و نقشه‌هایشان را می‌داند. ورونه نگهبان خردمند جاودانگی است.»

۱. از این عبارت می‌توان احتمال داد که منظور از روشن چشم و خورشید که در یزش آخرالزمانی در ارزه و در سوه مستقر می‌شوند، آریمن و ورونه است.

۲. در اساطیر ودایی، این سه مهم‌ترین خدایان گروه āditya هستند. ← MacDonell, 1897: 43-46.

پس در تندیس‌هایی که این موجود بدون سر شیر و با چهره‌آشنای میثره تصویر شده است، میثره است؛ در تندیس‌هایی که سر شیر دارد و با واژه Arimanius معرفی شده است، ایزد اریمن است؛^۱ در تندیس‌هایی که سر شیر دارد و معرفی نشده است، ورونه یا همان ایزد دامویش‌اوپمنه است یا همچنان ایزد اریمن.^۲ دامویش‌اوپمنه و ایزد بهرام به شکل گراز در پشت و جلو سپاه کم‌شمار و در عین حال شکست‌ناپذیر مهر حرکت می‌کنند. این دو و ایزد ویو مهم‌ترین نقش را برای حفاظت از ایزد مهر در برابر دشمنان بر عهده داشته‌اند، و ایزد اریمن پزشک این گروه خدایان بوده است. از این مطالب می‌توان نتیجه گرفت ماری که دور این موجود تابیده (مرکلباخ، ۱۳۹۴: ۳۴۰، ۳۵۹) همان نقشی را دارد که شنل سپرمانند برافراشته از باد در نگاره‌های گاوکشی، و ویو در بندهای ۲۰ و ۲۱ و ۲۴ مهریشت که ذکر آن رفت. احتمالاً انتخاب «مار» به‌عنوان محافظ در نقش‌های مهری روم تحت تأثیر اساطیر و نگاره‌های مصری است.

این که گفته شده است هرمزد در آخرالزمان از آسمان پایین می‌آید و مردمان را داوری می‌کند، جای بحث دارد. در جای دیگر مطالبی درباره‌ی آتش‌پیکر ازلی گفتیم، و گفتیم وظیفه‌ی مهمی در آخرالزمان دارد که در بند ۴۰ فصل ۳۵ رساله‌ی گزیده‌های زادسپرم به آن اشاره شده است. ترجمه‌ی این بند با تصحیحاتی که دلایل آن بیان شد (نظری فارسانی، ۱۳۹۷: ۲۹-۴۵) چنین است:

«پس آن‌گاه آتش بزرگ از آن روشنی بی‌پایان فرود آید، بر سراسر زمین فروغ افکند؛ شاخه‌ای به دست دارد، به همانندی درختی که شاخه‌هایش بالا [و] ریشه‌اش به پایین است؛ برای (= به تعداد) هر پرهیزکاری شاخه‌ای، برای هر دروندی ریشه‌ای؛ و آرد (= اشه) به چهره‌ی مادّی بر سر درخت، و دیو آنهل به بن درخت ایستد؛ و آرد (= اشه) [هر] پرهیزکاری را شاخه‌ای، و آنهل هر دروندی را ریشه‌ای به دست دهد؛ از یکدیگر جدا شوند دروند از پرهیزکار».^۳

این آتش‌پیکر همان سپندمینوست (نظری فارسانی، ۱۳۹۷: ۳۴)، پس سپندمینو در آخرالزمان به زمین می‌آید، نه هرمزد. او شاخه‌ای مانند درخت به دست دارد، مینوی آرد به چهره‌ی مادّی بر سر درخت است و به هر پرهیزکار شاخه‌ای اختصاص می‌دهد، و دیو آنهل^۴ مستقر در زیر شاخه، به هر دروندی ریشه‌ای. این چنین پرهیزکاران و دروندان از هم جدا می‌شوند. «مینوی آرد به چهره‌ی مادّی» یعنی

۱. مرکلباخ (۱۳۹۴: ۱۲۲-۱۲۳) به این نکته اشاره کرد، اما در موارد دیگر آن را تندیس کرونوس پنداشته است.

۲. برخی از ویژگی‌ها و وظایف مشترک این سه ایزد را در مطلبی که از مک‌دائل نقل شد دیدیم.

۳. در ادامه (بندهای ۴۳-۴۴) آمده است که شاخه‌هایی که به دست نیک‌کرداران داده می‌شود مانند نردبان سه‌پایه‌ای است که از طریق آنها به ستاره‌پایه و ماه‌پایه و خورشیدپایه می‌رسند. بدکرداران نیز با تکانه‌ی آن شاخه‌ی درخت مانند به دوزخ می‌افتند. پس شاخه و ریشه از آن شاخه‌ی درخت مانند جدا نمی‌شود، بلکه هر دروندی از یک تار ریشه‌ی آویزان است، و هر پرهیزکاری بر شاخه‌ی سوار.

۴. دیوی که دشمن ارته/اشه است. در مورد این دیو ← نظری فارسانی، ۱۳۹۷: ۳۴-۴۰.

astuuat.ərəta^۱ که همان سوشیانت، یا به سخن دیگر همان جم است. جم در این بند «رتۀ مجسم» دانسته شده است. پس جم، مهم‌ترین شخصیت مهرپرستی ایرانی، پرهیزکاران را از بدکاران جدا می‌کند.^۲ در رسالۀ بندهش (۱۳۸۰: ۱۴۷) آمده است: «سوشیانس از فرمان دادار کنش همهٔ مردم را بسزا مزد و پاداش دهد».

در برخی متن‌های پهلوی (از جمله دینکرد سوم) آمده است که در آخرالزمان کیخسرو فرمانرواست، و سوشیانت موبدان موبد. ظاهراً نقش تراشی آخرالزمانی برای کیخسرو به دلیل محبوبیت بسیار این شاه بوده، چون نقش او بسیار مصنوعی و بی‌خاصیت است و حتی با یکی از مهم‌ترین آموزه‌های دین زردشتی ناسازگار است. جالب است که در زامیادیشث از گرزگردانی کیخسرو و حتی کی‌گشتاسب سخن رفته، ولی اشاره‌ای به قدرت گرززنی گرشاسب گرزور نشده است. این جانشینی، و آنچه دربارهٔ گنجاندن ستایش فروهر کیخسرو پس از ستایش فروهر فریدون و پیش از ستایش فروهر گرشاسب در بند ۱۳۰ فروردین‌یشت گفته شد نشان می‌دهند که قدمت این نقش تراشی نزدیک به زمان سرایش این دو یشت بزرگ است. آن آموزه‌ای که گفتیم با نقش تراشی آخرالزمانی برای کیخسرو در تضاد است، آموزه‌ای است که از جمله در فصل ۱۲۹ دینکرد سوم (*The Complete Text* of the Pahlavi Dinkard, 1911: 129-130) بیان شده است:^۳

«آن که ستیز گنامینو با آن شدیدتر است [جفت شدن فرهٔ خدایی و فرهٔ دین بهی در یک تن او] در بیشترین حد ممکن به هم آمدن (= جفت شدن) است، چون نابودی‌اش از این به هم پیوستگی است. چون اگر در جم به آن بیشترین حد فرهٔ فرمانروایی بیشترین حد فرهٔ دین بهی نیز، یا در زردشت به بیشترین حد فرهٔ دین بهی بیشترین حد فرهٔ فرمانروایی [چنان که در جم بود نیز به هم می‌آمد (= جفت می‌شد)، بلافاصله نابودی گنامینو او] رهایی آفریدگان از ابگت و فرشگرد دلخواه در جهان‌ها روی می‌داد. همین که در جهان خوب‌دینی با فرمانروایی خوب به هم، و خوب‌دین او [فرمانروای خوب به هم رسند، بدین ترتیب جهان به نزاری عیب و افزونی فضیلت، و پتیارگی کمتر و یاری بیشتر، و پارسایی زیاد و دروندی اندک، رفاه مردم و فرمانروایی نیکان، تنگی و بی‌قدرتی بدان، آبادانی جهان، شادی همهٔ آفرینش [می‌رسد]، و سعادت رعیت آراسته و پیراسته می‌شود. با همرسی کامل این دو

۱. هومباخ -astuuat.ərəta را ترکیب دارندگی دانسته است، به معنی «دارندۀ راستی استومند»، برگرفته از astuuat.ašəm در بند ۱۶ یسن ۴۳، لقب برای Saošēēan Vərəθrajan (Zamyādē Yašt, 1998: 165).

۲. بند ۳۳ فصل ۳۵ گزیده‌های زادسپرم: frēstag kē-š xwēškārīh šēbīh zanēd ahlaw hz druwand be wizārīhēd: «فرستاده‌ای که خویشکاری (= وظیفه) اوست، تلاطم ایجاد می‌کند، پارسا از دروند جدا کرده شود».

۳. ترجمه از نگارنده است. نیز ← Le troisième livre du Dēnkart, 1973: 133. موله، ۱۳۹۵: ۶۰-۶۱.

فرّه در یک مرد، شکست کامل ابگت، و رستگاری و تطهیر آفریدگان از آن حاصل می‌شود، و آفرشگرد شود، چنان که در مورد سوشیانس با همرسی این دو فرّه در او خواهد شد. ...»

بر این پایه، فرّه دین بهی و فرّه شهریاری در سوشیانت به هم خواهند پیوست، نه این که سوشیانت دینمرد باشد و کیخسرو شهریاری. این افتراق مصنوعی خلاف این آموزه مهم دینی است. در این رابطه، بخشی دیگر از کتاب سوم دینکرد، که موله هم ترجمه کرده است، راهگشاست (موله، ۱۳۹۵: ۶۱-۶۲). در آن متن آمده است که بهترین مردمان فرمانروای دانای دارای فرمانروایی نیک و همچنین دستور دین است، و بدترین مردمان فرمانروای بد، و در زمینه دینی اهل موغ. پس از آن از جمشید به عنوان بهترین فرمانروای نیک و از زردشت به عنوان بهترین دستور دین نام برده شده است. دهاک و تور برادرش نقطه مقابل آن دو دانسته شده‌اند. نکته مهم در ذکر نام بهترین و بدترین فرد از نظر شهریاری و دینی در آینده است. گدروس^۱، جانشین تور برادرش، کسی که سوشیانت او را خواهد کشت، بدترین فرمانروایان و اهل موغان است (هر دو عنوان در یک تن)، از سوی دیگر بهترین فرمانروا و دستور دینی آینده سوشیانت است، ولی به انضمام کیخسرو که او را یاری خواهد کرد!

قربانی کردن گاو هذیوش در آخرالزمان به دست سوشیانت، که همان جم است، قرینه قربانی کردن گاو به دست جم در آغاز آفرینش است.^۲ از مهم‌ترین دیوارنگاره مهرکده‌های رومی می‌دانیم که میثره — در مهرپرستی ایرانی: جم — در آغاز و پایان جهان گاو سفید (ورمازن، ۱۳۸۳: ۶۲) را قربانی کرد و خواهد کرد. تاریخ اساطیری جهان مادی با گاوکشی آغاز شد، و با گاوکشی پایان می‌پذیرد. نخستین و آخرین انسان در تاریخ اساطیری ایران جم است، و هر دو بار او این کار را انجام می‌دهد. این دو گاوکشی از آموزه‌های بنیادین کیش مهر است. انسان و جهان به وضع آرمانی بازمی‌گردند. در رساله بندهش (۱۳۸۰: ۱۴۵) آمده است:

«گوید به (نامه) دین که از آن جای که مشی و مشیانه، هنگامی که از زمین بررستند، نخست آب، سپس گیاه، سپس شیر و سپس گوشت خوردند، ... ایدون نیز به هزاره اوشیدرماه نیروی آز ایدون بکاهد که مردم به یک خوراک خوردن سه شبانه‌روز به سیری ایستند. پس از آن از گوشت خوردن بایستند، و گیاه و شیر گوسپندان خورند؛ سپس از آن شیرخواری نیز ایستند و آبخوار بوند. ده سال پیش از آنکه سوشیانس آید، به ناخوردن ایستند و نمیرند. سپس سوشیانس مرده برخیزاند.»

1. Gadarōs

۲. این قرینه‌ها منفرد و اتفاقی نیستند. یکی دیگر از صحنه‌هایی که در اساطیر مهرپرستی هم در آغاز و هم در پایان جهان روی می‌دهد، صحنه سر برآوردن میثره از سنگ (مرکلباخ، ۱۳۹۴: ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۶۲، ۳۸۴) است. سنگ نماد آسمان است. نکته دیگر مربوط به این صحنه این که میثره با یک گوی، که نماد زمین است، در دست تصویر شده است. ظاهراً این منشأ جام جهان‌نمای جم در ادبیات فارسی است.

بر اساس آنچه گفته شد، مهرپرستی، دین ایرانی پیش‌زردشتی بوده که برخی باورهای آن به دین زردشتی راه یافته و پاییده است.^۱ گرچه سعی شده است رنگی واحد بر این دوگونگی زده شود، ولی نکاتی که از تطبیق منابع مختلف دریافت می‌شود عقاید کهن‌تر از زمان زردشت را نشان می‌دهند.^۲ جم در مهرپرستی ایرانی جایگاه و منزلتی را داشته که زردشت در دین مزدیسنی.^۳ فریدون و گرشاسب، دریافت‌کنندگان فره از جم، از دیگر شخصیت‌های اصلی این کیش به شمار می‌آمده‌اند. طبق هوم‌یشت، جم و فریدون و گرشاسب آیفی بودند که به پدران‌شان داده شد به پاداش این که نخستین کسانی بودند که هوم را بآیین فشرندن.^۴ در متون زردشتی آمده است که آن سه جاودان بوده‌اند، ولی گناه کردند و میرا شدند. انتساب گناه به این سه، راه‌حلی برای به حاشیه راندن آنها از راست‌کیشی زردشتی بود.

۱. درواقع، زردشت و پیروانش عقاید کیش مهرپرستی را از نابودی کامل نجات دادند. به نظر می‌رسد که منظور از pōryōtkēšān در اصل بزرگان همین کیش باشد.

۲. پیش از این لومل، و بعد دوشن‌گیمن قائل به تقابل باورهای مهرپرستی و زردشتی، از جمله در جریان شکایت روان گاو، بوده‌اند (به نقل از موله، ۱۳۹۵: ۲۲۶). نقل مطلب کوتاهی که موله در این رابطه نوشته مفید است (موله، ۱۳۹۵: ۲۲۶): «اسطوره روان گاو در نظر او (یعنی دوشن‌گیمن) اسطوره‌ای می‌شود که زردشت ابداع کرده است تا جانشین اسطوره کشتن گاو ازی کند. ... لومل در یک سری مقاله از این تز دفاع می‌کرد که تبرّی از کشتن دام‌ها در گات‌ها ناظر به قربانی کردن آیینی گاو بوده است، قربانی‌ای که کشتن گاو نخستین به دست میتره را تکرار می‌کرد. در دین زردشتی اهریمن جانشین میتره در نقش قربانی‌گرش شده است، ولی برخی از متون براهمنه‌ها تاریخ هندوایرانی کارکرد میتره در این اسطوره را نشان می‌دهند». نظر نیبرگ این است که وقتی زوج میتره‌مورونه از هم گسیخت، میتره خدای آسمان شب شد، و اهوره‌مزدا جای ورونه را گرفت و خدای آسمان روز به شمار آمد. گروهی میتره را بالاترین خدا دانستند، و گروهی اهوره‌مزدا را (نیبرگ، ۱۳۸۳: ۱۰۵).

۳. زردشت در بند ۸ از یسن ۳۲ از جم سخن گفته است. هومباخ نخست گناه جم را ادعای خدایی کردن (Humbach and Ichaporria, 1994: 41)، و بعد اجازه گوشت‌خواری به مردم (Humbach and Faiss, 2010: 92; Humbach, 2002: 68-77) برشمرد. در بندهای ۵-۱۰ این یسن از دیوهای سخن رفته است که مردم را با فریب به معصیت‌هایی وامی‌دارند که از زندگی خوب و جاوید محروم شوند. زردشت خطاب به اهوره‌مزدا می‌گوید که تو از طریق وهومنه از فضایل آگاهی، و تصریح می‌کند که از همه آن معاصی نابخشودنی که فرد آلوده به آنها با فلز گداخته رسوا می‌شود بری است. آنگاه زردشت می‌گوید که جم ویونگهان، کسی که به امید خشونت کردن مردم خوراندۀ تکه‌های گاو به ما بود، برای همین معاصی بدنام است. زردشت به اهوره‌مزدا شکوه می‌کند که فرد کافر ارزش اقتدار هماهنگ با اندیشه نیک را می‌دزد. آن فرد مدایح را تباه می‌کند؛ کسی که می‌گوید گاو و خورشید بدترین چیزهایی است که می‌تواند با چشمانش ببیند، کسی که عادلان را دروند می‌شمرد، چراگاه‌ها را ویران می‌کند، و سلاحش را علیه پرهیزکار بلند می‌کند. از این مطالب چنین برمی‌آید که زردشت جم را انسانی نیک‌کردار می‌دانسته که بدنامش کرده‌اند. او از این دیوها برای بدگویی از جم و زدودن مدایحی که در ستایش جم گفته می‌شده دلگیر است. آنها با گفتن این که گاو و خورشید — دو مورد اساسی و بسیار مهم در آیین مهرپرستی — بدترین چیزها برای دیدن هستند، و با ویران کردن چراگاه‌ها (چون از آن مهر فراخ‌چراگاه بودند)، و با کشتن پیروان این کیش، خواست خود را برای نابود کردن کیش مهر نشان دادند.

۴. با توجه به ارتباط تنگاتنگ جم با هوم، آیین فشردن هوم و فراهم شدن معجون هوم در آخرالزمان توسط سوشیانت (= جم) نیز از دیگر باورهای اصالتاً مهرپرستی واردشده در دین زردشتی است.

نتیجه‌گیری

مهم‌ترین وقایع فرشگرد را با توجه به رویدادهای بندهشنی و برخی رخداد‌های دوره‌گمیزشن بررسی کردیم و به نتایجی رسیدیم؛ از جمله این که قائل شدن به ظهور اوشیدر و اوشیدرماه مربوط به سنت متأخر دین زردشتی است و این دو خود جایگزین گرشاسب و فریدون، دو دریافت‌کننده فرّه از جمشید، شده‌اند. سه نطفه زردشت در دریاچه کیانسه و نطفه سه‌بهری کیومرث برگرفته از ورود سه نطفه جم در زمین در هنگام گسترش آن است با دو ابزارش.

نقش‌دهی به کیخسرو در آخرالزمان به سبب محبوبیت این شاه بوده و چون این شاه از نامیرایان به شمار می‌آید، راه برای اختصاص نقش آخرالزمانی به او باز بوده است. در متن‌های پهلوی آمده است که کیخسرو فرمانروا و سوشیانت موبدان موبد آخرالزمانی است، ولی این با آموزه یکی شدن فرّه پادشاهی و فرّه دین در سوشیانت ناسازگار است. در واقع، سوشیانت خود فرمانروا و خود دینمرد فرشگرد است، و این به‌ویژه از وظایفی که در بخش‌های ۳۴ و ۳۵ رساله گزیده‌های زادسپرم برای او برشمرده شده است معلوم است.

سوشیانت همان جم است. در حقیقت، نخستین و آخرین انسان در اساطیر مهرپرستی ایرانی جم است. این شخصیت شگفت‌انگیز قربانی آغازین و فرجامین جهان هستی را انجام می‌دهد، زمین را می‌گستراند، شاه جهان مردگان می‌شود، اصلی‌ترین و پرکارترین شخصیت فرشگرد است، گدازه‌رود آخرالزمانی را روان، و درست‌کرداران را از بدکرداران جدا می‌کند.

گاوکشی مهر مهم‌ترین اسطوره کیش مهرپرستی است. از لحاظ تاریخی، با توجه به مطلبی که زردشت درباره جم گفته است، جم قربانی کردن و خوردن گوشت را در جهان باب کرد. در آخرالزمان که کم‌کم وضع به حالت اولیه و آرمانی بازمی‌گردد، مردم دیگر گوشت و خوراک نخواهند خورد، و دیو آز به همین دلیل ضعیف خواهد شد، و بناچار خرده‌دیوان را خواهد خورد و حتی آهنگ خوردن اهریمن خواهد کرد. در فرگرد دوم و نندید/د اهوره‌مزدا سه بار به جم می‌گویند که زمین پر شده است از دام‌های کوچک و بزرگ و انسان‌ها و سگ‌ها و پرنده‌ها و آتش‌های سرخ. پس در زمانه جم نه تنها انسان، که برای دام هم مرگ و کشتار نبود. جم نخستین بار ذبح گاو را انجام داد. در اساطیر مهرپرستی، با مرگ گاو و مرگ جم در خروج از جهان باز شد و جم شاه جهان مردگان گشت. مهریسنان پایان جهان را نیز با گاوکشی جم تصور می‌کرده‌اند؛ عملی آیینی که با آن در مرگ بسته می‌شود.

کتابنامه

- آزیر، ا. (۱۳۹۲). منجی‌باوری در کیش زرتشتی و ادیان ابراهیمی. قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب. آموزگار، ژ. (۱۳۸۴). تاریخ اساطیری ایران. چ ۷. تهران: سمت.
- اولانسی، د. (۱۳۹۶). پژوهشی نو در میتراپرستی. ترجمه م. امینی، چ ۴. تهران: چشمه.
- بندهش (۱۳۸۰). ترجمه و گزارش م. بهار، چ ۲. تهران: توس.
- پورداد، ابراهیم. (۱۹۲۷). سوشیانس (موعود مزدیسنا). بمبئی: بی‌نا.
- راشد محصل، م. ت. (۱۳۶۴). پایان جهان بر پایه چند متن زردشتی. چیستا، (۲۴)، ۲۴۹-۲۵۷.
- راشد محصل، م. ت. (۱۳۸۱). نجات‌بخشی در ادیان. چ ۲. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رضائی باغبیدی، ح. (۱۳۷۷). سوشیانت در اوستا. مقالات و بررسیها، ۶۴ (۱۱۱۲)، ۱۰۳-۱۱۳.
- سرکاراتی، بهمن (۱۳۷۶). بازشناسی بقایای افسانه گرشاسب در منظومه‌های حماسی ایران. نامه فرهنگستان، ۳ (۲)، ۳۸-۵.
- شاهنامه ← فردوسی.
- فردوسی، ا. (۱۳۶۶). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق، ج ۱. نیویورک: Bibliotheca Persica.
- فروردین‌یشت (۱۳۸۲). ترجمه و گزارش چ. مولایی، تبریز: دانشگاه تبریز.
- طاهری، ا. (۱۳۸۹). اشارات معادشناختی در گاهان. مجله مطالعات ایرانی، ۹ (۱۷)، ۱۱۹-۱۳۲.
- کتاب هشتم دینکرد؛ آوانویسی، ترجمه، یادداشت و واژه‌نامه (۱۳۹۷). آوانویسی و ترجمه م. نظری فارسانی، تهران: فروهر.
- مرکلباخ، ر. (۱۳۹۴). میترا، آیین و تاریخ. ترجمه ت. گلی‌زاده و م. کرباسیان، چ ۲. تهران: اختران.
- موله، م. (۱۳۹۵). آیین، اسطوره و کیهان‌شناسی در ایران باستان. ترجمه م. میرزایی، تهران: نگاه معاصر.
- نظری فارسانی، م. (۱۳۹۷). یک دیو ناشناخته در ادبیات پهلوی، و هم‌اورد اهورایی آن. زیانشناخت، ۹ (۱)، ۲۹-۴۵.
- نظری فارسانی، م. (۱۳۹۸). رستم، سرباز مهر. زیانشناخت، ۱۰ (۲)، ۱۹۵-۲۱۳.
- نظری فارسانی، م. (۱۳۹۹). جم کیست؟ پژوهش‌نامه فرهنگ و زبان‌های باستانی، ۱ (۱)، ۱۵۱-۱۷۶.
- نیبرگ، ه. س. (۱۳۸۳). دین‌های ایران باستان. ترجمه س. نجم‌آبادی، کرمان: انتشارات دانشگاه شهید باهنر کرمان.
- ورمازرن، م. (۱۳۸۳). آیین میترا. ترجمه ب. نادرزاد، چ ۵. تهران: چشمه.
- وزیدگیهای زادسپرم (۱۳۸۵). آوانویسی و ترجمه م. ت. راشد محصل، چ ۲. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- Anthologie de Zādspram, Édition critique du texte Pehlevi* (1993). In Ph. Gignoux et A. Tafazzoli (Eds. & Trans.). *Studia Iranica*: Cahier 13. Paris: Association pour l'Avancement des Études Iraniennes.
- Hintze, A. (1995). The Rise of the Saviour in the Avesta. In Ch. Reck and P. Zieme (Eds.), *Iranica*: Vol. 2. *Iran und Turfan. Beiträge Berliner Wissenschaftler, Werner Sundermann zum 60. Geburtstag gewidmet* (pp. 77–97). Wiesbaden: Harrassowitz.
- Humbach, H. (2002). Yasna/ Yima/ Jamšēd, King of Paradise of the Iranians. *JSAI* 26. pp 68-77.
- Humbach, H. & Faiss, K. (2010). *Zarathushtra and His Antagonists: A Sociolinguistic Study with English and German Translation of h̥s Gāthās*. Wiesbaden: Dr. Ludwig Reichert Verlag.
- Humbach, H. and Ichaporia, P. R. (1994). *The heritage of Zarathushtra. A new translation of his Gāthās*. Heidelberg: Universitätsverlag C. Winter.
- Le troisième livre du Dēnkart, traduit du pehlevi* (1973). (J. P. de Menasce, Ed. & Trans.). Paris: Bibliothèque des Oeuvres Classiques Persanes, 4.
- MacDonell, A. A. (1897). *Vedic Mythology*. Strassburg: Verlag von Karl J. Trübner.
- Shaked, Sh. (1998). ESCHATOLOGY, In Zoroastrianism and Zoroastrian Influence. *Iranica*. UpToDate. Retrieved January 19, 2012, from <http://www.iranicaonline.org/articles/eschatology-i>
- The Avestan hymn to Mithra* (1967). (I. Gershevitch, Ed. & Trans.). London: Cambridge University Press.
- The complete text of the Pahlavi Dinkard* (1911). (D. M. Madan, Ed.). 2 vol, Bombay.
- The Gāthās of Zarathushtra and other old Avestan texts* (1991). (H. Humbach, Ed. in collaboration with J. Elfenbein and P.O. Skjærvø). 2 Vol. Heidelberg: Carl Winter.
- Vichītakīhā-i Zātsparam* (1964). (B. T. Anklesaria, Ed.). Bombay: The Trustees of the Parsi Punchayet Funds and Properties.
- Zamyād Yašt, Yašt 19 of the Younger Avesta* (1998). (H. Humbach, & P. R. Ichaporia, Eds.). Wiesbaden: Harrassowitz Verlag.

Mithraic Beliefs in Zoroastrian Eschatology

Mohsen Nazari Farsani*

Abstract

World history in Iranian mythology has the three main stages which are Bundahišn, Gumēzišn, Wizārišn. The first is beginning of the creation in which the two principal, Good and Evil, are set apart from each other yet. The second is the stage of mixture and fight of the two, and the last is the stage of separation of them through thorough failure of Evil forces. Anyone of the main events of these three could not and should not be studied without pay attention to the other two, because they are the three main parts of the same thing. This matter is more obvious in connection with the first and third. Renovation is consisted of the happenings that they will be done in Wizārišn stage. Now, we have investigated renovation with consideration to and connection with the events about Bundahišn mentioned in some Middle Persian texts, seeing west Mithraism documents, and we have reached to this result that Zoroastrian eschatology has been identified with and on the basis of Mithraic beliefs. Ancient Iranians believed to Mithraism before Zoroaster coming; many of teachings and beliefs of that religion have been preserved in Avesta and Middle Persian texts and in west Mithraism too. We have gathered data from related books and articles, and we have used to comparative-analytical method for data analysis.

Keywords: Eschatology, Renovation, Mithraism, Zoroastrianism, Jam.

* PhD Graduated in Old Iranian Culture and languages, Tehran University. Tehran. Iran.
om.db10@yahoo.com